

پستہ خندا

ہوہی ترولک ۲

ترولک و

ستارہی دنبالدار

ہوی  
Hoopa



موسى ترولها ۲

# ترولک و ستاره‌ی دنباله‌دار

نویسنده و تصویرگر: تووه یانسون

مترجمان: مر سده خدیور محسنی، محمود امیریار احمدی

Kometen kommer (Comet in Moominland):  
by Tove Jansson , first published in 1968.  
Text and illustrations © Tove Jansson, 1968,  
Moomin Characters™

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از بنیاد ادبی حفظ آثار نویسنده‌ی آن (Tove Jansson) خریداری کرده است. انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.

سرشناسه: یانسون، تووه، ۱۹۱۴-۲۰۰۱ م.  
Jansson, Tove  
عنوان و نام پدیدآور: ترولک و ستاره‌ی دنباله‌دار نویسنده و تصویرگر تووه یانسون؛ مترجمان مرسته خدیور محسنی، محمود امیریاراحمدی.  
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۲۶۳ ص:، مصور.  
فروست: مومی ترول‌ها؛ ۲.  
شابک: ۷-۸۱-۸۶۵۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۷۹-۴ : دوره ؛ ۴-۷۹-۸۶۵۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: Kometen kommer.  
موضوع: داستان‌های سوئدی -- قرن ۲۰ م.  
Swedish fiction -- 20th century  
موضوع: شناسه افزودن: خدیور محسنی، مرسته، مترجم شناسه افزودن: امیریاراحمدی، محمود، ۱۳۳۰ - مترجم رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ت۴ الف/۳۶/۳۶ PT۹۸۷۶  
رده بندی دیویی: ۷۳۷/۸۳۹ [ج]  
شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۴۸۷۰۰

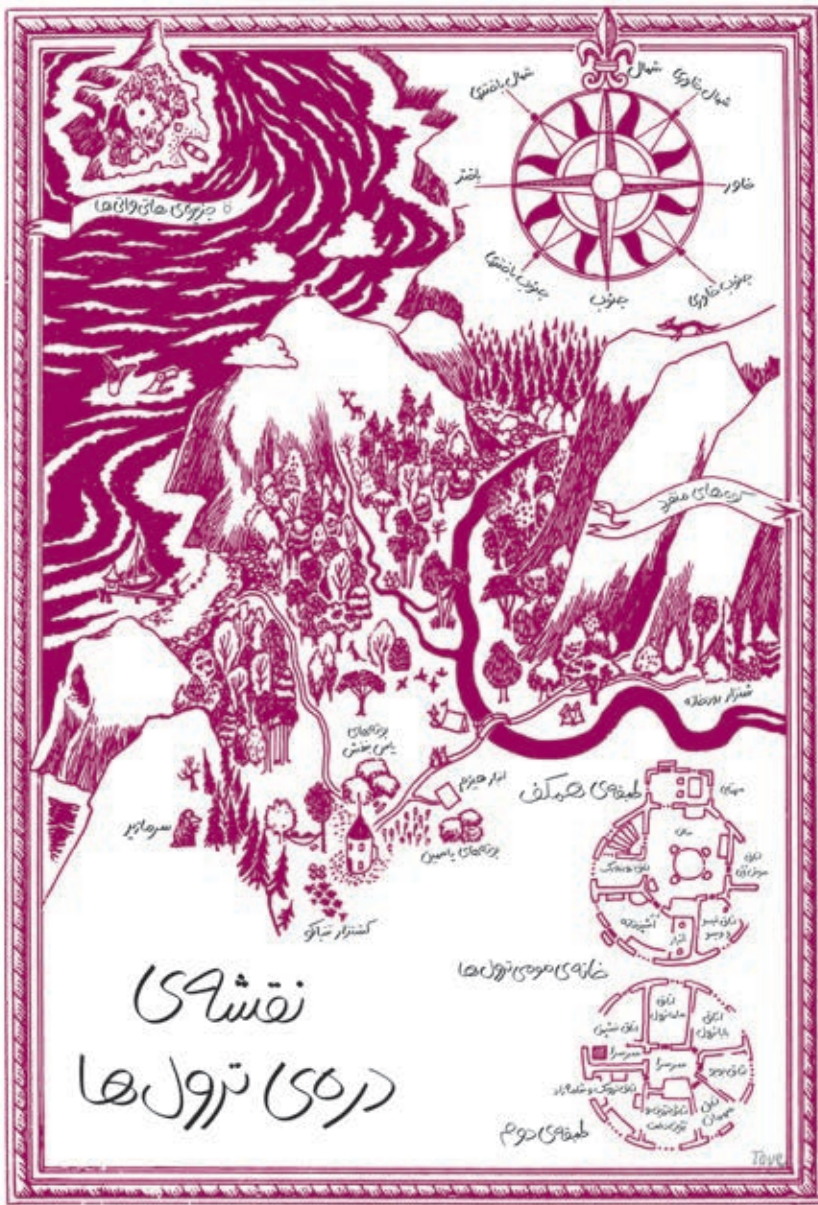
## هوپی تولوها ۲

### ترولک و ستاره‌ی دنباله‌دار

نویسنده و تصویرگر: تووه یانسون  
مترجمان: مرسته خدیور محسنی، محمود امیریاراحمدی  
ویراستار: نسرين نوش امینی  
مدیر هنری: فرشاد رستمی  
طراح گرافیک: مهدخت رضاخانی  
طراح جلد: بابک قادری  
ناظر چاپ: مرتضی فخری  
چاپ اول: ۱۳۹۶  
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۱۹۰۰۰ تومان  
شابک: ۷-۸۱-۸۶۵۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰  
شابک دوره: ۴-۷۹-۸۶۵۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰

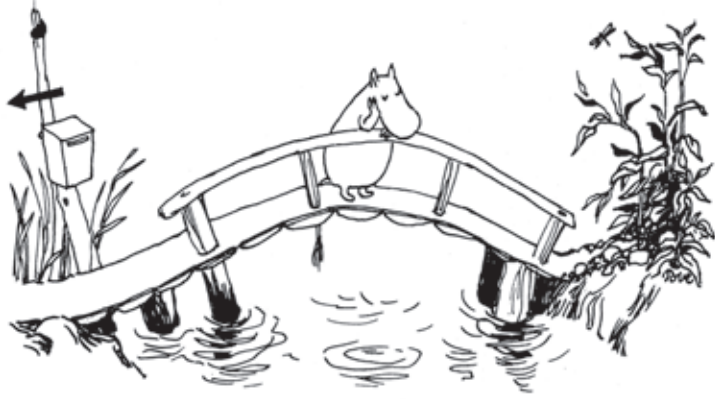
آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱.  
واحد دوم غربی، صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵، تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰  
www.hoopa.ir info@hoopa.ir  
همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.  
استفاده‌ی بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.





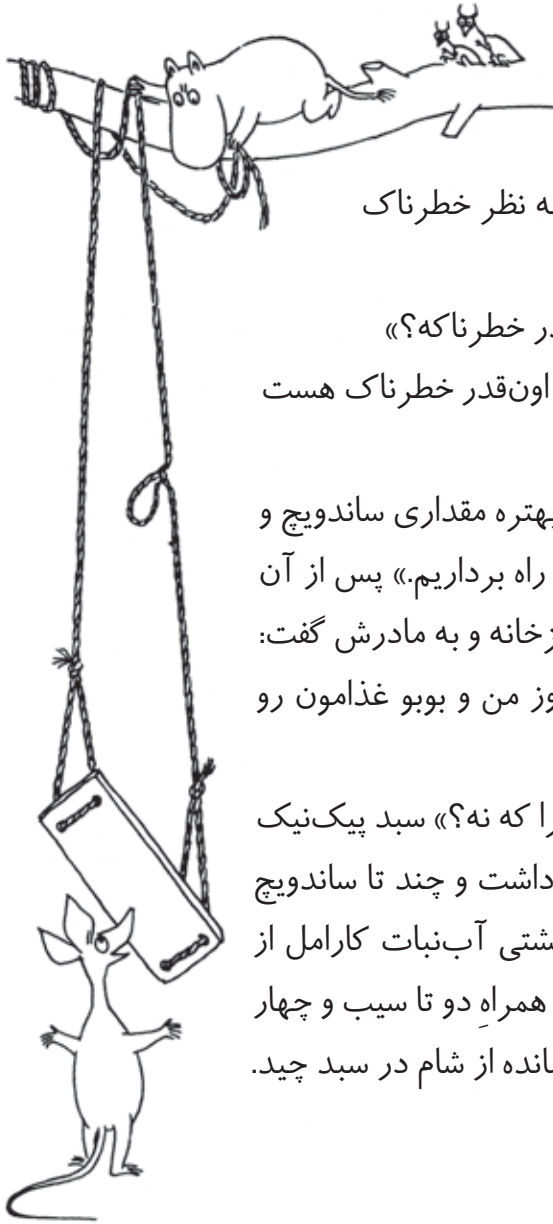
# نقشه ی دره ی ترولها





## فصل نخست

درست همان روزی که بابا ترول ساختنِ پل زیبای رودخانه را به پایان رساند، بوبو با آن اندام ظریفش موفق به کشفی تازه و عجیب شد. توانست راه جدیدی پیدا کند! راهی که یکراست می‌رفت میان جنگلِ انبوه و پُرسایه. بوبو چند دقیقه‌ای سرِ جا ایستاد و به راه چشم دوخت. با خودش فکر کرد: «حتماً باید درباره‌ی این راه با ترولک حرف بزنم. اون وقت دوتایی می‌ریم و امتحانش می‌کنیم. من



مخصوص خودمه، اما به نظر خطرناک می‌آد.»

ترولک پرسید: «چقدر خطرناکه؟»

بوبو گفت: «فکر کنم اون قدر خطرناک هست که زهره‌ت آب بشه.»

ترولک گفت: «پس بهتره مقداری ساندویچ و آب‌میوه برای آذوقه‌ی راه برداریم.» پس از آن رفت زیر پنجره‌ی آشپزخانه و به مادرش گفت: «می‌خواستم بگم امروز من و بوبو غدامون رو بیرون می‌خوریم.»

مادر گفت: «خب، چرا که نه؟» سبد پیک‌نیک را از کنار ظرفشویی برداشت و چند تا ساندویچ در آن گذاشت. بعد مشتی آب‌نبات کارامل از شیشه‌ای بیرون آورد و همراه دو تا سیب و چهار قطعه سوسیس باقی‌مانده از شام در سبد چید.

که خودم تنهایی جرأتش رو ندارم.» دو تکه چوب را ضربدری روی هم چید و گذاشت اول راه. این چوب‌ها نشانه بودند. برای اینکه دوباره بتواند راه جدید را پیدا کند. پس از آن به‌شتاب و با جهش‌های بلند دوید سوی خانه.

دره‌ی زیبایی که در آن زندگی می‌کردند، پُر بود از درختان تنومند و شاداب و جانوران کوچک خاکزی و خوشبخت. رودخانه‌ای از میان سبزه‌زار می‌گذشت و پس از دورزدن خانه‌ی آبی‌رنگ مومی ترول‌ها به سرزمین‌های مجاور روان می‌شد. جانوران خاکزی سرزمین‌های دیگر در شگفت بودند که این رودخانه‌ی زیبا از کجا می‌آید.

بوبو اندیشید: «هر راه و هر رود پُر از شگفتی است. هنگامی که به مسیرشون نگاه می‌کنی، دلت می‌خواد تو هم بتونی همراهشون بری و برسی به آخرشون.»

ترولک داشت طناب تاب را می‌بست که سروکله‌ی بوبو پیدا شد. بوبو گفت: «آهای ترولک! من یه راه پیدا کردم که

آخر سر هم یک بطری پُر از آب‌میوه را که معمولاً برای این‌گونه مواقع از پیش آماده کرده و روی قفسه‌ی کنار اجاق نگهداری می‌کرد، توی سبد گذاشت.

ترولک گفت: «عالی شد! ما به احتمال زیاد دیروقت برمی‌گردیم. فعلاً به امید دیدار.»

مادر گفت: «به امید دیدار.»

ترولک و بوبو از میان باغ میوه گذشتند و پس از عبور از سبزه‌زار، دامنه‌ی کم‌شیب کوه را گرفتند و رفتند به جنگل انبوه و تاریک، به جایی که ترولک پیش‌تر هرگز به آن پا نگذاشته بود.

سبد را زمین گذاشتند و به دره نگر بستند. از آن‌بالا خانه‌ی مومی‌ترول‌ها چون نقطه‌ای کوچک و رودخانه مانند نواری سبز و باریک به نظر می‌آمدند. تاب ترولک که اصلاً دیده نمی‌شد. بوبوی نازک اندام گفت: «تا امروز هیچ‌وقت این‌قدر از مادرت دور نشده بودی. فقط من بودم که تنها می‌اومدم اینجا. حالا

راه تازه‌م رو خواهی دید. راهی که خودم پیداش کرده‌ام.»  
بوبو چند دقیقه‌ای با سروصدا و بدون اینکه استراحت کند، از گوشه‌ای به گوشه‌ی دیگر جهید، بو کشید و جهت تابش آفتاب را سنجید تا سرانجام فریادش بلند شد: «این‌هاش! پیداش کردم. ببین چقدر خطرناک به نظر می‌آد. حالا تو برو جلو.»

ترولک با احتیاط چند قدم به طرف انبوه شاخ‌وبرگ سبز که جلوی‌شان را گرفته بود، برداشت. همه‌جا را سکوت فرا گرفته بود. بوبو زمزمه کرد: «خوب دوروبرت رو نگاه کن و حسابی مواظب باش!»

ترولک قاطعانه پاسخ داد: «نمی‌شه همزمان چهار طرف رو زیر نظر گرفت. می‌شه پشت سرم رو که نمی‌تونم ببینم، تو بپایی؟»

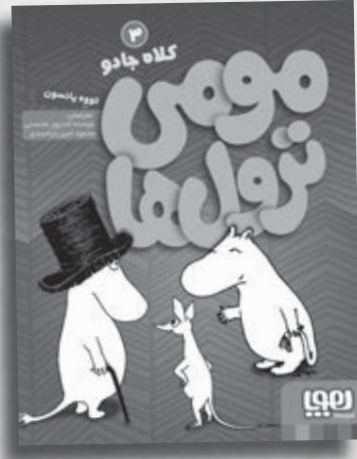
بوبو به آهستگی گفت: «پشت سر؟ ابداً! ترجیح می‌دم اگه یکی بیاد، از جلو بیاد نه از پشت سر.»



### در جلد بعدی مومی ترولها چه می گذرد؟

در روزی بهاری و زیبا «ترولک»، «شامه زاد» و «بوبو» در نوکِ کوه، کلاهی سیاه پیدا می کنند و آن را به خانه می برند. این کلاهِ جادویی می تواند شکل هر چیزی را عوض کند. اولِ داستان، کلاهِ جادویی سرگرمشان می کند. اما بعد اتفاق هایی می افتد که هم خطرناک اند و هم خنده دار. کم کم کار به جاهای باریک می کشد. وسط جشنی که «ماماترول» برای اهالی دره برپا کرده، سروکله ی یک جادوگر پیدا می شود...





# عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:  
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛  
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛  
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر.....